

«تناسخ» و شبهات دینی آن

محمدحسن قدردان قراملکی*

چکیده

برخی از ادیان مانند هندویسم و بودیسم معتقدند که روح انسان پس از مرگش نابود نشده به بدن انسانی دیگر تعلق می‌گیرد و با بدن جدید، پاداش یا مکافات اعمال پیشین خود را تحمل می‌کند که در اصطلاح کلامی و ادیان از آن به «تناسخ» یاد می‌شود.

فلاسفه در کتب فلسفی خود، درباره بطلان تناسخ ادله مختلفی ارائه دادند. برخی روایات نیز به صراحت، آن را انکار می‌کند. با وجود این، ظاهر بعضی آموزه‌های دینی بر امکان و وقوع تناسخ در دنیا یا قیامت دلالت دارد. در این مقاله، نخست ادله بطلان تناسخ و سپس شبهات دینی‌ای که بر امکان و وقوع تناسخ دلالت دارد، تحلیل و تبیین می‌شود.

واژگان کلیدی

تناسخ، مسخ، نفس، وجود مجرد و مثالی، رجعت و معاد جسمانی.

Ghadrdang@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۱۰/۱۶

*. دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۵/۲۰

مقدمه

تناسخ به معنای خروج نفس از بدن و رجوع و تعلق دوباره آن به بدن دیگر، اعم از بدن پیشین یا بدن دیگر - که برخی از ادیان مانند هندویسم و بودیسم به آن معتقدند - مورد انکار فلاسفه قرار گرفته و با ادله فلسفی - که خواهد آمد - بطلان آن را اثبات کرده‌اند. افزون بر فلاسفه، بعضی نصوص دینی نیز بر بطلان آن تأکید دارند که روایات آن در صفحات بعد خواهد آمد.

اما برخی خواسته‌اند با استناد به ظاهر چند آموزه دینی، اسلام را موافق تناسخ نشان داده، چه بسا از این مسئله، ناسازگاری فلسفه با دین و عکس آن را اثبات کنند. نگارنده در این مختصر، بعد از تبیین استحاله تناسخ، نشان خواهد داد که موارد و مصادیق مطرح شده موهم تناسخ، تناسخ نبوده، اغلب تأثیر و قدرت نفس است که با اصول فلسفی قابل تبیین است.

ادله فلسفی بطلان تناسخ

مهم‌ترین ادله بطلان تناسخ در فلسفه بدین قرار است:

۱. استحاله رجوع مجرد به ماده

انسان از دو عنصر (بدن و نفس) ترکیب یافته است. ترکیب آن دو مانند اضافه کردن یک جزء به جزئی دیگر، مثل ضمیمه نمودن یک گل به گلخانه (ترکیب انضمامی) و یا یک پایه میز (ترکیب صناعی) نیست؛ بلکه ترکیب آن دو اتحادی و طبیعی است؛ مانند: ترکیب نوع (انسان) از جنس (حیوان) و فصل (ناطق). توضیح اینکه: بنا بر اصل حرکت جوهری حکمت متعالیه، جوهر و ذات ماده با حرکت عجین شده، دائم در حال حرکت؛ یعنی تبدیل قوه به فعل است؛ مثلاً خاک به گیاه (نبات) تبدیل می‌شود و در اثر تغذیه حیوان، گیاه به حیوان تبدیل می‌گردد. (صدرالمآلهین، ۱۳۶۸: ۹ / ۲ به بعد)

این حرکت در خلقت انسان نیز جاری است. انسان در ابتدا یک جماد (مواد غذایی تغذیه شده توسط انسان که در بدن وی به آب، پوست، استخوان و گوشت تبدیل می‌یابد) است. آنگاه چکیده آن مواد به صورت نطفه در رحم مادر شروع به رشد می‌کند. در پرتو رشد و کسب قابلیت لازم، جسم نامی به حیوان تبدیل می‌شود؛ یعنی جسم نباتی جنین در اثر حرکت جوهری تکاملی، به امر مجرد (از سنخ نفس مجرد حیوانی) تبدیل می‌شود (همان: ۸ / ۳۳۰) یا بنا بر دیدگاه مشهور حکما، در این مرحله، خداوند نفس مجرد حیوانی را به جنین اضافه می‌کند.

نکته قابل توجه در این حرکت‌ها اینکه، هر جسم و به تبع آن هر حرکتی از دو حیث (قوه و فعل) تشکیل شده است. قوه همان استعداد و قابلیت است که ماده به سوی آن حرکت می‌کند؛ مثل حرکت جماد به سوی نبات و نبات به سوی حیوانیت.

انسان نیز از دو جزء ماده (بدن) و صورت (نفس) ترکیب یافته است. چنانچه اشاره شد، ترکیب آن دو اتحادی است که نمی‌توان از یکدیگر جدا نمود؛ اما چون نفس انسان، نه مجرد تام، بلکه مجرد متعلق به ماده (بدن) است، به تبع حرکت ماده، خود صورت (نفس) نیز به سوی قوه و کمال آخر و تام، یعنی تجرد تام و منقطع از ماده (فعلیت محض بدون قوه) رو به حرکت است.

با نیل به این مرحله و هدف، نفس انسان صورتی مستقل از ماده و بدن پیدا می‌کند، که دیگر به بدن نیاز ندارد. در واقع، نفس جامه بدن خود را رها کرده و در اثر حرکت جوهری استکمالی، به وجود مجرد کامل متحول شده است.

در اینجا عالمان کتب آسمانی بر این باورند که نفس انسان بعد از انقطاع از عالم ماده وارد قیامت می‌شود و بنا بر دیدگاه حکمای اشراق، نفس در عالم برزخ به یک بدن مثالی، نه مادی متعلق شده، به حیات جاودانه خود ادامه می‌دهد.

اما اگر به تناسخ معتقد باشیم، معنایش این است که ملتزم شویم نفس بعد از مرگ،

دوباره به ماده جنین دیگری متعلق می‌شود و از نو مراحل پیشین سیر، حرکت و تکامل را طی می‌کند.

این رجوع و تناسخ محال است؛ چون تبدیل و تحول یک شیء به شیء دیگر، به وجود قابلیت و قوه وابسته است، و فرض این است که نفس با انقطاع از بدن فعلیت محض، فاقد هر نوع قوه و قابلیت و حرکت است. از این رو رجوع به عالم ماده امکان‌پذیر نیست. به دیگر سخن، نفس با ترک بدن، به وجود بسیط تبدیل شده و برگشت دوباره آن به بدن دیگر، مستلزم ترکیب ماده و صورت است، که ترکیب برای بسیط ممکن نیست.

۲. تعطیلی نفس

بر اساس دیدگاه فلسفه مشاء (افاضه نفس مجرد بر بدن توسط علل مجرد = روحانیه الحدوث‌انگاری نفس) می‌توان برای تناسخ دو جواب دیگر ذکر کرد.

نفس صورت و مدبر بدن است. به تعبیری ماهیت نفس، وجود مجرد از قید تعلق و وابستگی به بدن است. همان‌طور که بدون ماده صورتی وجود ندارد، نفسی هم بدون بدن تحقق ندارد. لذا در آن واحدی که نفس از بدن پیشین جدا شده این زمان، زمان تعلق به بدن دیگر نیست، بلکه یک زمان ولو بسیار کوتاه فاصله می‌افتد که نفس به بدن جدید ملحق شود.

در این فرجه زمانی لازم می‌آید نفس، بدون ماده (بدن) و مدبر تحقق داشته باشد؛ درحالی که ماهیت نفس دائم با بدن و تدبیر آن، متقوم است. به دیگر سخن، در فاصله زمانی که نفس از بدن اول خارج و به بدن جدید ملحق می‌شود، «تعطیلی نفس» لازم می‌آید. (صدرالمآلهین، ۱۳۶۸: ۹ / ۱۲)

تقریر دیگر از تعطیلی نفس

در مرگ و میرهای جمعی - مانند بمباران اتمی هیروشیما ژاپن و زمین لرزه - که هزاران نفر در یک لحظه می‌میرند، وضعیت و تکلیف روح آنان چه می‌شود؟ روح هزاران

و چه بسا میلیون‌ها نفر به کدام بدن‌ها تعلق می‌گیرند؟ آیا به تعداد این همه نفوس، بدن‌هایی نیز وجود دارد؟ در صورت نبود این تعداد بدن – که قرائن نیز آن را تأیید می‌کند – لازم می‌آید این همه نفس بدون بدن، تعطیل باقی بمانند.

۳. لزوم اجتماع دو نفس در یک بدن

فلاسفه معتقدند بدن با استعداد و تکامل خود، قابلیت دریافت نفس را پیدا می‌کند، که افاضه نفس بعد از تحقق قابلیت بالضروره، توسط علل مفارق (مجرد) صورت می‌گیرد. از سوی دیگر، بر فرض تناسخ، نفس دیگری به همان بدن تعلق می‌گیرد، که لازمه آن، تعلق و اجتماع دو نفس بر بدن واحد می‌باشد؛ یکی به اعتبار کسب قابلیت بدن و افاضه از سوی واهب الصور، و دومی به اعتبار تناسخ.

البته این اعتقاد باطل است؛ چون هر کس وجداناً در خود، یک نفس و روح را درک و حس می‌کند. (همان: ۹ / ۹ و ۱۰؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۳: ۲ / نمط ۸، ص ۳۵۶؛ همو، ۱۳۶۴: ۱۸۹؛ سهروردی، ۱۳۵۵: ۱ / ۵۰۰؛ ۲ / ۲۱۶؛ طالقانی، ۱۳۸۱: ۳ / ۵۵ به بعد) پس انسان دارای یک نفس است و آن، نه نفس تناسخی، بلکه اولین نفس حادث شده توسط مبدأ فیاض متعال است. (صدرالمآلهین، ۱۳۶۸: ۹ / ۱۰؛ سهروردی، ۱۳۵۵: ۳ / ۷۴ و ۱۷۰)

۴. عدم یادآوری خاطره‌های پیشین

جان هیک – از فلاسفه معاصر غرب – معتقد است ملاک ثبات و وحدت شخصیت انسان در طول چند دهه زندگی دنیوی، علم حضوری فرد به ابعاد مختلف زندگی خود از دوران بچگی است، که از این طریق می‌تواند خاطره‌های خود را مجسم کند. با این روش می‌توان وحدت شخصیت انسان را در طول چند دهه عمرش اثبات کرد.

اگر زندگی انسان براساس تناسخ صورت گرفته باشد و یک روح قبلاً در این دنیا زندگی کرده باشد، دست کم باید بعضی از خاطره‌ها را به یاد آورد؛ درحالی‌که چنین نیست. پس تناسخ باطل است. (هیک، ۱۳۶۲: ۲۷۶ – ۲۶۹)

بطلان تناسخ در روایات

افزون بر ابطال تناسخ در فلسفه، در روایات نیز بر بطلان آن تأکید شده است. اینک به سه روایت بسنده می‌شود:

امام رضا علیه السلام در پاسخ به مأمون درباره تناسخ فرمود:

مَنْ قَالَ بِالتَّنَاسُخِ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ يُكْذَبُ بِالْجَنَّةِ وَ النَّارِ. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴ /

۳۲۰؛ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۸ / ۳۴۱)

امام صادق علیه السلام در روایتی مبسوط ضمن تشریح آرای اهل تناسخ، از جمله خروج نفس از بدن و تعلق آن به بدن دیگر، تورات و قرآن را تکذیب‌کننده چنین ایده‌ای می‌داند: «فَكَذَّبَ مَقَالَتَهُمُ التَّوْرَةَ وَ لَعَنَهُمُ الْفُرْقَانَ». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴ / ۳۲۲)

تحلیل چند آموزه دینی موهم تناسخ

بعد از روشن شدن بطلان تناسخ از موضع دین و فلسفه، اکنون به تحلیل بعضی آموزه‌های دینی که ظاهر آنها بر امکان یا وقوع تناسخ دلالت می‌کنند، می‌پردازیم:

شبهه اول: وقوع تناسخ در عصر پیامبران (مسخ)

با نگاه به بعضی آیات و نیز تاریخ پیامبران روشن می‌شود که بعضی انسان‌های پست و نافرمان، مورد لعن الهی قرار گرفته و با امر الهی به هیکل و شکل حیوانات دیگر مثل میمون و خوک مبدل شده‌اند، که در اصطلاح از آن به «مسخ» تعبیر می‌شود.

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ

مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ. (مانده / ۶۰)

بگو: آیا شما را از کسانی که موقعیت و پاداش‌ها نزد خدا برتر از این است؛ با خیر کنم؟! کسانی که خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته، و مورد خشم قرار داده‌است! آنان را به میمون‌ها و خوک‌ها مسخ و تبدیل کرده است.

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ. (اعراف / ۱۶۶)

[آری] هنگامی که در برابر آنکه از آن نهی شده بودند سرکشی کردند، به آنها گفتیم: «به شکل میمون طرد شده درآیید».

در نتیجه، خروج نفس از کالبد انسان و تعلق آن به کالبد دیگر، امر ممکنی است که قرآن از وقوع آن خبر داده است.

تحلیل و بررسی

در بررسی این شبهه، نکات ذیل درخور تأمل است:

۱. عدم خروج نفس از بدن

همان طور که پیش تر اشاره شد، تناسخ محال آن است که با مرگ و نابودی بدن سابق، نفس بعد از انفصال از آن به بدن دیگری تعلق یابد؛ اما در تناسخ ادعا شده، این شرط محقق نشده است؛ چراکه بدن سابق نابود نشده است تا خروج نفس لازم بیاید؛ بلکه نفس در همان هیكل باقی مانده است. پس با ثابت ماندن بدن و عدم خروج نفس از آن؛ مشکل تناسخ - یعنی تعلق یک نفس به دو بدن - وجود نخواهد داشت.

به دیگر سخن، مهم ترین اشکال تناسخ، رجوع دوباره نفس مجرد به عالم ماده بود که این مشکل در مسخ - با تعریف مزبور - وجود ندارد.

۲. تحول ملکات انسانی به حیوانی

نفس انسان های مسخ شده، با کسب اعمال و ملکات رذیله به نفس حیوانی تبدیل می شود و از آنجا که نفس، صورت - به معنای فلسفی - واقعی هر شیء است، ذات و حقیقت چنین انسان هایی همان حیوانیت است که با امر الهی، ملکات و حقیقت درونی و نهان آنها آشکار شده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱ / ۲۱۰)

به تقریر دیگر، یک صورت حیوانی مثل بوزینه بر صورت انسانی اضافه شده و از آن «انسان بوزینه» به وجود آمده است، که هر دو وصف به جهت خاص ناظر است.

(همان: ۱ / ۲۰۸)

۳. اهلاک یک نوع و ایجاد نوع دیگر

دو نکته پیشین نه بر نیستی مطلق، بلکه بر تغییر و تحول انسانیت به حیوانیت متمرکز بود؛ اما می‌توان مدعی شد که هیچ تحولی در مسخ وجود ندارد، بلکه آنچه واقع شده عبارت است از عدم، و به تعبیری اعدام یک نوع «انسانیت» و خلق و ایجاد یک نوع دیگر، مثل «بوزینه». با این فرض، شائبه تناسخ وجود ندارد. (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶: ۳ / ۴۷۰)

شبهه دوم: بازگشت ائمه به دنیا (رجعت ۱)

براساس روایات مختلف، مذهب تشیع به رجعت اعتقاد دارد. بعد از شهادت امام زمان (عج)، همه امامان یا بعضی از آنان دوباره با بدن مادی خودشان به دنیا بازمی‌گردند. برخی مانند احمد امین به اشتباه، رجعت را با تناسخ یکی انگاشته، از این رو شیعه را قائل به تناسخ می‌داند. (امین، بی تا: ۲۷۷)

تحلیل و بررسی

در تحلیل نسبت رجعت با تناسخ، نکات ذیل قابل توجه است:

۱. تفاوت رجعت با تناسخ

رجعت در چند نکته با تناسخ تفاوت دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

یک. عدم قطع علقه نفس از بدن: این دیدگاه معتقد است با مرگ، علاقه نفس از بدن خود به‌طور کامل قطع نمی‌شود. آنان علاقه دیدار ارواح انسان‌های مرده از خانواده‌هایشان - که در روایات مختلف (کلینی، ۱۳۶۵: ۳ / ۲۳۰، باب ان المیت یزور اهله) وارد شده است - را یکی از ادله ادعای فوق یاد می‌کنند. (طباطبایی، ۱۳۸۱: ۸۸)

بر این اساس، در واقع انفصال مطلق نفس از بدن و عالم ماده تحقق نمی‌یابد؛ از این رو تعلق دوباره و کامل نفس به بدن خویش ممکن است و از مقوله تعلق نفس به بدن بیگانه نیست تا محذور تناسخ لازم آید.

امام خمینی قدس سره نظریه استاد خود مرحوم شاه‌آبادی را چنین گزارش می‌کند:

يمكن ان يقال ان علاقة الروح بعد الموت باقية بالنسبة الى البدن فانه دار قراره و نشوه و مادة ظهوره. فعليه فلاشكال في احياء الموتى في هذا العالم. و يمكن ان يقال ان الاحياء عبارة عن النمل ببدنه الحسي او المثالي المنتقل معه في هذا العالم كما الامر في الرجعة اي تصحيحه باحد الوجهين. (امام خمینی، ۱۴۱۰: ۱۷۴ و ۱۷۵)

امام در ادامه، دیدگاه میرداماد در سر زیارت اموات مبنی بر بقای علاقه روح به بدن پس از مرگ را ذکر می‌کند.

به دیگر سخن، تناسخ محال، تعلق نفس به بدن سابق خود نیست؛ بلکه به بدن بیگانه است، که این قسم از تناسخ در رجعت جاری نمی‌شود؛ چراکه با فرض بقای علقه نفس به بدن سابق خود، عنوان بیگانه بر بدن سابق صدق نمی‌کند.

صدرالمتألهین در توجیه زنده شدن همراهان حضرت موسی بعد از ابتلا به صاعقه آسمانی و عدم لزوم تناسخ از آن می‌نویسد:

اذا كان البدن واحدا و كان التعلق متعددًا فلا يلزم ذلك و لعل الأبدان - فيما نحن فيه - لم تفسد بالكلية و لم تخرج عن صلوح تعلق النفس بها. (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶: ۲ / ۴۱۶)

دو. حصول کمال برای رجعت‌کنندگان: یکی از محذورات تناسخ، لزوم حرکت قهقرایی یا رجوع از کمال و فعلیت به نقص و قوه است، که در تعلق نفس انسان به کالبد انسان دیگر یا حیوان لازم می‌آید.

این مشکل، در رجعت لازم نمی‌آید؛ چون امکان کسب تکامل برای رجعت‌کنندگان با درجه متوسط، با بازگشت به دنیا و بدن پیشین وجود دارد؛ اما درباره انسان‌های کامل نظیر پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان باید گفت: شأن، منزلت و کمال حقیقی آنان، نقش هدایت‌گری، تربیتی و تعلیمی است، که با شهادت (مرگ اختراعی) به این غایت و کمال

خود نائل نگشتند و در حقیقت به حرکت قسری مبتلا شدند. از آنجاکه حرکت قسری دائمی نیست (القسری لایدوم)، تحصیل کمال مزبور با رجعت و بازگشت به حیات دنیوی دوباره ممکن و قابل دسترسی می‌شود. علامه طباطبایی در پاسخ به استحاله رجعت به دلیل رجوع ما بالفعل الی ما بالقوة می‌نویسد:

انما يلزم المحال المذكور في الحياة الموتى بعد الموت الطبيعي و هو ان تقارن النفس و البدن بعد خروجها بالقوة الى الفعل خروجاً تاماً. اما الموت الاختراعي الذي يكون بقسر قاسر كقتل او مرض فلايستلوم محذورا فان من الجائز ان يستعد الانسان لكمال موجود في زمان بعد زمان حياته الدنيوية الاولى او يستعد لكمال مشروط بتخلل حياة ما في البرزخ. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲ / ۱۰۷)

نکته قابل توجه اینکه ظاهر عبارت فوق، اختصاص رجعت به امواتی است که نه با مرگ طبیعی، که با مرگ اختراعی از دنیا رفته باشند؛ اما در دیدگاه برخی دیگر، مانند صدرالمتألهین - که رجعت را به انسان‌های کامل مختص می‌داند - رجعت شامل هر دو نوع مرگ می‌شود. (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶: ۵ / ۷۵)

از این رو رجعت انسان‌های کامل، حرکت و رجوع به نقص نیست؛ بلکه حرکت رو به تحصیل کمال مضاعف و حرکت اشتدادی است. علامه ابوالحسن قزوینی رفیعی با سه اصل (یعنی «عَلَقَهُ نَفْسٌ بِهٖ بَدَنٌ»، «وَلَا يَتَّكِلُهُ وَ نَفْسٌ تَعْلِمُهُ وَ تَرْبِيَّتُهُ بِبَابِ مَرْوَةٍ وَ أَمَامَانٌ»، و «عَدَمُ دَوَامِ حَرَكَتِ قَسْرِي») به تبیین رجعت پرداخته است. (ر.ک: رفیعی قزوینی، ۱۳۶۸)

۲. تمثّل مثالی

دیدگاهی در تفسیر رجعت معتقد است حیات و بدن انسان‌هایی که به دنیا برمی‌گردند مادی و جسمانی نیست؛ بلکه از نوع وجود عالم مثالی است؛ یعنی آنان با بدن مثالی در دنیا ظاهر می‌شوند و مردم به این نکته توجه ندارند. (امام خمینی، ۱۳۸۲: ۱۴۲) مرحوم شاه‌آبادی صورت متمثل را صورت متمثل بدن حسی یا مثلی می‌داند.

پس روح بعد از مرگ، در قالب و حیات برزخی باقی می‌ماند و در نهایت، هنگام رجعت، به صورت‌های بدن دنیوی متمثل می‌شود؛ چنان‌که فرشتگان بر پیامبران و حضرت مریم متمثل می‌شدند. «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا». (مریم / ۱۷) از این رو اصلاً روح به بدن مادی تعلق نمی‌گیرد تا بحث تناسخ مطرح شود. در این باره باید گفت ادعای فوق در حد احتمال است. از سوی دیگر، حشر و نشر رجعت‌کنندگان با سایر مردم و تحمل آزار و رنج‌های جسمانی مثل زخمی یا کشته‌شدن در جنگ، بدن مادی را بیشتر تأیید می‌کند.

۳. انشا نفس بدن دنیوی

برخی عرفا بر این باورند که نفوس مجردة انسان‌های کامل در عالم برزخ - از جمله روح پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام - دارای ولایت تکوینی است. به این معنا که روح آنان همچنان می‌تواند در امور جهان، مثل عالم ماده دخل و تصرف نماید.

یکی از این امور، خلق و ایجاد بدن مادی برای خودشان در صورت لزوم است؛ مثلاً در روایات آمده است که امام علی علیه‌السلام در هنگام احتضار، در کنار محتضر حاضر می‌شود. حال اگر در یک سانحه‌ای صدها یا هزاران انسان بمیرند، حضور حضرت با بدن مثالی اصلی چگونه تحقق خواهد یافت؟ در اینجا است که عرفا می‌گویند: روح حضرت به انشا و خلق چندین بدن مثالی می‌پردازد.

در مسئله رجعت نیز روح امام می‌تواند عین بدن دنیوی یا مثل آن را خلق و ایجاد نماید. در واقع در رجعت، نفس به بدن دیگر تعلق نمی‌گیرد؛ بلکه بدن جدید ایجاد می‌شود و اصلاً شبهه تناسخ پیش نمی‌آید.

شبهه سوم: زنده‌شدن بعضی در عصر پیامبران (رجعت ۲)

در پایان بحث تناسخ و رجعت، به تحلیل چند مورد از وقوع رجعت براساس آیات قرآنی، که موهم تجویز تناسخ در دنیا می‌باشد، می‌پردازیم.

۱. رجعت عزیز به دنیا

یکی از موارد شبهه، زنده شدن حضرت عزیز بعد از گذشت صد سال از مرگ وی توسط خداوند است که در آیه ذیل به آن اشاره شده است:

أَوَكَلِّدِي مَرَّ عَلَيَّ قَرِيْبَةً وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَيَّ عُرُوشِهَا قَالَ أُنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا
فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ
مِائَةَ عَامٍ. (بقره / ۲۵۹)

یا همانند کسی که از کنار یک آبادی بیش (ویران شده) عبور کرد، در حالی که دیوارهای آنان، به روی سقف‌هایی فرو ریخته بود، ؛ او با خود گفت: «چگونه خدا اینها را پس از مرگ، زنده می‌کند (در این هنگام)، خدا او را یکصد سال میراند سپس زنده کرد؛ و به او گفت: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز یا بخشی از یک روز» فرمود: «نه، بلکه یکصد سال درنگ کردی!»

در تحلیل این آیه، نکات ذیل قابل بیان است:

۱. ماهیت تناسخ بیشتر به خروج نفس از بدن خود و تعلق به بدن بیگانه متقوم است. به علت ثبات بدن عزیز، شرط تناسخ محقق نمی‌شود.
۲. چنان که پیشتر ذکر شد، روح پس از مرگ، علاقه و علقه خود را به‌طور مطلق از بدن خود - خصوصاً انسان‌های کاملی که نقش تربیتی و تعلیمی آنان به اتمام نرسیده باشد - قطع نمی‌کند. در چنین افرادی انفصال کامل روح از بدن صدق نمی‌کند. از این رو مشکل تناسخ (خروج نفس از بدن) به وجود نمی‌آید.
۳. مرگ عزیز موت طبیعی نبود؛ بلکه از نوع اختراعی بود، که چون سیر تکاملی وی تمام نشده بود، بازگشت روح وی به بدن سابق خود، خالی از یک محذور دیگر تناسخ - یعنی حرکت قهقرایی و رجوع از کمال به نقص - است.
۴. از پاسخ عزیز - مبنی بر غفلت از مرگ یکصد سال خود - چنین برمی‌آید که مرگ وی از قبیل مرگ معمولی - یعنی توجه شخص به موت خود و آگاهی به فرشته مرگ و عالم برزخ - نبوده است؛ بلکه از نوع موت حقیقی به معنای اعدام نفس، خلق و انشا

دوباره آن یا از جنس خواب سنگین، مثل خواب اصحاب کهف بوده است. در نتیجه، هر دو فرض، از صورت تناسخ و اشکالات آن خارج است.

۲. زنده شدن همراهان حضرت موسی علیه السلام

هفتاد نفر از مردمان حضرت موسی ایمان آوردن خود را به دیدن خداوند با چشم ظاهری منوط نمودند. این درخواست آنان با پاسخ شدید الهی - یعنی مرگ با صاعقه آسمانی - مواجه شد؛ هرچند خداوند با درخواست موسی آنان را دوباره زنده نمود:

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ
ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. (بقره / ۵۵ و ۵۶؛ اعراف / ۷۸، ۹۱ و ۱۵۵؛ عنکبوت / ۳۷)

ممکن است در این حادثه نیز چنین شبهه شود که روح انسان بعد از خروج از بدن دنیوی، دوباره به آن تعلق گرفته است، که رهاورد آن تناسخ خواهد بود.

این شبهه، نظیر شبهه عذیر است که به تکرار آن نیازی نیست؛ افزون بر آنکه در مرگ همراهان موسی - چنان که صدرالمتألهین یادآور شده است - به دلیل تازگی اتفاق، بدن‌های مزبور به صورت مطلق از بین نرفته‌اند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶: ۲ / ۴۱۶) به همین علت، علاقه نفس به بدن، از امثال عذیر بیشتر است.

۳. زنده شدن بعضی مردگان توسط حضرت عیسی علیه السلام

بعضی از مردگان به عنوان معجزه توسط انسان‌های کاملی چون حضرت عیسی زنده شده‌اند. «وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِأَذْنِي». (مائده / ۱۱۰؛ آل عمران / ۴۹)

در گمان اهل تناسخ، این موارد نیز صحت تناسخ را تأیید می‌کند.

بطلان گمان فوق از نکات پیشین روشن شد. با این توضیح که:

یک، دو نکته یادشده در تحلیل جریان عذیر (ثبات بدن و علاقه نفس به بدن) در

مورد این بحث نیز جاری است.

دو. احتمال دارد زنده شدن با بدن مثالی صورت گرفته باشد. در این صورت، اصلا نفس به بدن مادی تعلق نگرفته است و تناسخ محال لازم نمی‌آید. سه. انسان کاملی مانند حضرت عیسی با نفس قدسی خود می‌تواند بدن مثالی یا مادی نظیر بدن انسان مرده را انشا و خلق کند. چنانچه پیش‌تر اشاره شد امامان با ولایت تکوینی خود، در آن واحد می‌توانند هزاران بدن مثل خود را انشا نموده، در کنار هزاران محتضر حاضر شوند.

شبهه چهارم: معاد جسمانی

یکی از شبهات موهم تناسخ، معاد جسمانی بنا بر نظریه مشهور است، که براساس آن، بدن مادی و دنیوی انسان در قیامت دوباره توسط خداوند احیا می‌شود و روح به آن تعلق می‌گیرد. لازمه این امر، رجوع نفس از وجود مجرد - اعم از مجرد عقلی یا مثالی - به وجود مادی و تعطیلی نفس هنگام خروج از قالب مجرد و تعلق به قالب مادی است، که هر دو از ادله استحاله تناسخ هستند.

تحلیل و بررسی

بحث تفصیلی درباره معاد جسمانی مجال مستقلی می‌طلبد. در اینجا فقط به نکاتی اشاره می‌شود:

۱. چنان که در تحلیل شبهه رجعت اشاره شد، روح با رسیدن مرگ به صورت کامل از بدن خود منقطع نمی‌شود و علقه آن دو به یکدیگر باقی می‌ماند. در نتیجه، خروج کامل تحقق نمی‌یابد تا شبهه تعلق دوباره روح به بدن سابق خود و به تبع آن، اشکال تناسخ مطرح شود. از این رو است که گفته شده اشکال تناسخ در صورتی لازم می‌آید که نفس، نه به بدن خود، بلکه به بدن بیگانه تعلق گیرد.

۲. اگر گفته شود خداوند در قیامت یک بدن مانند بدن دنیوی را خلق نموده و نفس با تعلق به آن، مسیر خود (نعمت یا عذاب) را طی می‌کند و این همان تناسخ محال -

یعنی خروج نفس از بدن مادی و تعلق دوباره به بدن مادی دیگر - است، در تحلیل آن باید گفت قائلان نظریه فوق، خود به عالم برزخ، یعنی تعلق نفس بعد از مرگ به بدن مثالی معتقدند. این بدن مثالی با برپایی قیامت دو صورت پیدا می‌کند:

صورت اول، حفظ بدن مثالی خود است. در این فرض، خروج نفس از بدن خود صدق نمی‌کند. نهایت امر اینکه، نفس با قدرت قدسی خود یا با قدرت الهی به دو بدن - یکی از سنخ مثالی و دیگری از سنخ مادی - متعلق شده، آن دو را تدبیر می‌کند. (چنان‌که فلسفه اشراق و متعالیه معتقد است در دنیا عالم برزخ وجود دارد و نفس افزون بر بدن مادی، دارای بدن مثالی نیز هست. همچنین مشاهده جسم مثالی انسان توسط خود او در عالم رؤیا، دلیل بر امکان و وقوع آن است.)

صورت دوم، عدم بدن مثالی است. در این فرض بدن مثالی معدوم نیست؛ بلکه به بدن جسمی و مادی - و بنا بر قول متکلمان، بدن مادی لطیف به مادی کدر - متحول شده است.

با این فرض نیز خروج نفس از بدن خود رخ نداده است تا شبهه تناسخ محال لازم آید. به تعبیر دیگر، تناسخ فوق از قسم ملکوتی است، نه ملکی محال. شیخ بهایی تعلق روح برزخی به بدن دنیوی را متفاوت با ماهیت تناسخ دانسته، می‌نویسد:

اما القول بتعلقها في عالم آخر با بدان مثالية مدة البرزخ الى ان تقوم قيامتها الكبرى فتعود الى ابدانها الاولية باذن مبدعها اما بجمع اجزاها المشتتة او بايجادها من كتم العدم - كما انشأها اول مرة - فليس من التناسخ في شيء. (بهایی، ۱۳۷۴: ۲۵۲، ج ۴۰)

۳. براساس حکمت متعالیه، معاد جسمانی، انشا نفس مثل بدن دنیوی است که از دایره تناسخ - از جمله تعطیلی نفس - بیرون است. در اینجا به توضیح مختصر درباره آن بسنده می‌شود:

صدرا در توضیح معاد جسمانی خود، در قالب یازده اصل یادآور می‌شود که حقیقت هر

وجود و شیء، نه به ماده، که به صورت آن است. صورت انسان نیز، نه به بدن، که به نفس اوست. نفس بعد از مرگ به قالب مثالی متعلق شده، حیات خود را در عالم مثال ادامه می‌دهد. با برپایی قیامت، نفس، بدن جسمانی را انشا و خلق می‌کند. اگر نفس دارای ملکات اخلاقی زیبا باشد، صورت‌های زیبایی از نعمت‌ها را خلق می‌کند و اگر دارای اخلاق زشت باشد، صورت‌های زشت و عذابی را خلق می‌کند. در حقیقت، نفس در آخرت از طریق انشاهای خود متلذذ یا متألم می‌گردد، که در اصطلاح کلامی از آن به «تجسم اعمال» تعبیر می‌شود. (صدرالمتألهین، ۱۳۶۸: ۹ / باب ۱۱، فصل ۱ و ۲)

پس هر آنچه در آخرت اتفاق می‌افتد، به خود نفس انسان مربوط می‌شود و اصلاً خروج نفس و بدن بیگانه‌ای در بین نیست تا توهم تناسخ به وجود آید. به دیگر سخن، آنچه در معاد واقع خواهد شد، تناسخ ملکوتی است، نه ملکی. امام خمینی علیه السلام در این باره می‌گوید:

به این معنا که: در ملکوت، نفس صاحب انشا و ظهور است و بر طبق باطن خود و مناسب با ملکاتش، صوری انشا می‌کند که آن صور به منزله بدن نفس هستند، امری صحیح و مقبول است... نفس در آنجا ظل دارد که ظهور اوست، چنانچه در این عالم قوای بدن ظهور نفس است. (امام خمینی، ۱۳۸۱: ۳ / ۱۹۹ و ۲۰۰)

بنا بر نظریه صدرالمتألهین، مادیت بدن‌های محشور شده عین ماده دنیوی نیست تا مستعد تغییر و حرکت باشد؛ بلکه بدن‌های قیامت مانند سایه نسبت به صاحب سایه، لوازم نفس‌هاست، که بدن‌ها از ملکات و اخلاق و هیئات نفس‌ها نشئت می‌گیرد (همان: ۹ / ۳۱، ۳۲ و ۲۲۷)

علامه قزوینی در این باره می‌نویسد:

نفس بعد از مفارقت بدن عنصری، همیشه خیال بدن دنیوی خود را می‌نماید؛ چون قوه خیال در نفس بعد از موت باقی است، و همین‌که خیال بدن خود را نمود، بدنی مطابق بدن دنیوی از نفس صادر می‌شود. (رفیعی قزوینی، ۱۳۶۷: ۸۳)

به عبارتی، نسبت بدن به نفس، مانند نسبت فعل به فاعل (نسبت صدوری) است.

شبهه پنجم: حشر انسان‌ها به صورت حیوانات در قیامت

برخی روایات از حشر انسان‌های گناهکار در قیامت به صورت حیواناتی چون بوزینه و خوک خبر می‌دهد که ظاهر آنها از منظر اهل تناسخ، بر تعلق نفس انسان - هرچند گناهکار - بر پیکر دیگر و غیر بدن خود دلالت می‌کند و این همان تناسخ است؛ مانند حشر اهل تکبر^۱ به شکل مورچه. (شهرزوری، ۱۳۸۳: ۵۹۳؛ قطب‌الدین شیرازی، بی تا: ۴۷۱)

تحلیل و بررسی

پاسخ این شبهه از مطالب پیشین روشن می‌شود که اینجا به اشاره بسنده می‌شود. پیش‌تر بیان شد که نفس در عالم برزخ دارای وجود مثالی و به تبع آن دارای بدن مثالی است. چگونگی حیات برزخی به وضعیت نفس در دنیا بستگی دارد. نفس پاک و کامل، صور نیکو و زیبا، و نفس گناهکار، صور زشت و عذاب را انشا می‌کند. گناهان و اعمال زشت اقسامی دارد، مانند: شرب خمر، زنا، غیبت و رباخواری، و هر کدام مقتضای اثر خاص خود را دارد و ظهور و صورت نفس در قیامت، مطابق ملکات ذاتی خود در دنیا خواهد بود. به تقریر دیگر، انسان دارای سه قوه به نام «غضبیه یا سبعیه»، «شهوویه یا بهیمیه» و «شیطانی یا وهمیه» است. اگر انسان با قوه عقلیه خود به تعدیل سه قوه مزبور بپردازد، صورت باطنی او مانند ظاهری انسانی خواهد بود؛ اما اگر یکی از این سه قوه بر انسانیت غلبه کند، صورت باطنی وی تغییر خواهد کرد؛ مثلاً مقتضای قوه غضبیه، ظهور ملکات حیواناتی مانند گرگ و پلنگ، و مقتضای قوه شهوویه، کسب ملکات حیوانات مثل خوک، گاو، خر و میمون، و مقتضای قوه وهمیه، ظهور ملکات شیطانی خواهد بود. نفس با کسب این ملکات، در قیامت در قالب‌ها و شکل‌های متناسب آنها ظاهر و محشور می‌شود.

۱. یحشر المتکبرون فی صورة الذر یوم القیامة. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۳ / ۱۳۱)

بنابراین با حشر انسان‌ها به شکل‌های مختلف در قیامت، تناسخ مجال اتفاق نمی‌افتد.

ان وجود الأکوان الأخروية، انما هي من باب الأَنْشاء بمجرد الجهات الفاعلية.

(صدرالمتألهین، ۱۳۶۸: ۹ / ۱۶۱؛ امام خمینی، ۱۳۸۲: ۱۴۱)

صدرالمتألهین در توضیح مطلب به چند روایت، از جمله حدیث دال بر تجسم سر مأمومی به صورت الاغ که در افعال نماز جماعت با امام مخالفت می‌کند، اشاره و در تحلیل آن به ذات و خوی بلاهت و کودنی چنین فردی استناد می‌کند، که بین آن دو مناسبت وجود دارد.

تحول النفس من النشأة الدنیویة و صیورتها بحسب ملکاتها و احوالها مصورة بصورة

اخروية حیوانیة او غیرها حسنة بهیة نوریة او قبیحة ردیة ظلمانیة ... هذا كله بحسب

تحول الباطن من حقیقة الانسانیة قوۀ او فعلا الي حقیقة اخري هیمة او سبعیة.

(صدرالمتألهین، ۱۳۶۸: ۹ / ۴، ۵ و ۳۰)

شبهه ششم: تغییر و تبدل بدن‌های دوزخیان

اهل تناسخ در جایی دیگر، به سوختن و تغییر بدن‌های اهل جهنم استدلال می‌کنند:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا تَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ. (نساء / ۵۶)

کسانی که به آیات ما کافر شدند، به زودی آنها را در آتش وارد می‌کنیم که هرگاه پوست‌های تنشان (در آن) بریان گردد (و بسوزد)، پوست‌های دیگری به جای آن قرار می‌دهیم تا عذاب (الهی) را بچشند.

در باور اهل تناسخ، این آیه شریفه بر تبدل و تغییر مدام بدن‌های اهل دوزخ و تعلق

نفس آنان بر ابدان جدید دلالت می‌کند. (شهرزوری، ۱۳۸۳: ۵۹۳؛ قطب‌الدین شیرازی،

بی تا: ۴۷۱)

تحلیل و بررسی

۱. آیه شریفه، نه از تغییر و زوال مطلق بدن، که از تغییر جزئی - یعنی تغییر و تبدل در

پوست بدن (جایگزینی پوست نو با پوست سوخته) خبر می‌دهد و این امر با تناسخ ارتباطی ندارد؛ چراکه اصلاً انفصال نفس از بدن، صورت نگرفته تا در باره استحاله یا امکان آن بحث شود. (صدرالمتألهین، ۱۳۶۸: ۹ / ۱۶۶)

۲. اگر فرض شود که در اثر حرارت دوزخ، تمام بدن سوخته شود، باز بدن نابود نشده، نهایتاً به خاکستر یا دود تبدیل می‌شود. (مطابق قانون بقای انرژی ماده نابود نمی‌شود؛ بلکه از صورتی به صورتی دیگر تبدیل می‌شود) مطابق صریح آیات معاد جسمانی، خداوند مواد و عناصر باقیمانده را تغییر داده، دوباره آنها را به صورت بدن متحول می‌کند.

روشن است که این تغییر و تبدلات، بدون فاصله و در اعضای یک بدن انجام می‌گیرد. از این رو خروج نفس از بدن و تعلق آن به بدن دیگر، معنایی نخواهد داشت و بر معتقد آن نیز تناسخی لازم نمی‌آید.

۳. همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، تناسخی محال است که در آن، نفس مجرد بعد از خروج از بدن مادی، دوباره به بدن مادی دیگری رجوع کند، که در این خروج و تعلق دوباره، فُرجه زمانی برای نفس اتفاق می‌افتد (تناسخ تنزلی یا ملکوی)؛ ولی در قیامت در همان لحظه نابودی بدن (با فرض چشم‌پوشی از دو نکته پیشین) خداوند بی‌درنگ یک بدن دیگر انشا و خلق می‌کند و از این طریق نفس متحمل عذاب می‌شود. در واقع، برای نفس، خروج از بدن که موجب تعطیلی نفس گردد، لازم نمی‌آید؛ چراکه مدام و بدون فاصله بدن‌هایی برای نفس انشا و خلق می‌شود. (تناسخ ملکوتی)

از آنجا که حقیقت و شیئیت هر وجودی به صورت آن است، تغییر و تحولات بدن (ماده) هیچ کاستی در حقیقت انسان و ثبات شخصیت او ایجاد نمی‌کند؛ زیرا اولاً نفس به مجرد ثابت خود باقی می‌ماند. ثانیاً به دلیل توالی و نبود فاصله زمانی در تغییرات بدن، وحدت و این‌همانی بدن سوخته و جدید، حفظ می‌شود.

نتیجه‌گیری

از مطالب پیشین روشن شد که بطلان تناسخ از نظر عقلی و فلسفی و نیز دینی، امری مبرهن است، که به ادله فلسفی و روایی آن اشاره شد. آنچه از ظواهر بعضی آموزه‌های دینی مبنی بر امکان و وقوع تناسخ استفاده می‌شود، نه بر تناسخ محال و فلسفی - یعنی رجوع تنزلی نفس - بلکه بر تناسخ ملکوتی و تکاملی دلالت می‌کنند که وقوع آنها دارای محذورات و مشکلات تناسخ فلسفی محال نیست یا موارد ادعا شده دارای شرایط تناسخ باطل مثل خروج کامل نفس از بدن و تعلق آن به بدن بیگانه نیستند که توضیح آنها در متن مقاله گذشت.



منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۶۴، *النجاة*، تهران، نشر مرتضوی.
۳. _____، ۱۴۰۳ ق، *شرح الاشارات*، قم، کتابخانه آیه الله نجفی.
۴. امام خمینی، سید روح الله، ۱۴۱۰ ق، *التعلیقات علی شرح فصوص الحکم*، قم، مؤسسه پاسدار اسلام.
۵. _____، ۱۳۸۱، *تقریرات فلسفه*، تهران، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی.
۶. _____، ۱۳۸۲، *معاد از دیدگاه امام خمینی علیه السلام*، تهران، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی.
۷. امین، احمد، بی تا، *فجر الاسلام*، بیروت، دارالکتاب العربی.
۸. بی ناس، جان، ۱۳۶۳، *تاریخ جامع ادیان*، علی اصغر حکمت، تهران، علمی و فرهنگی.
۹. بهایی، محمد بن حسین، ۱۳۷۴، *الأربعون حدیثا*، قم، تصحیح عقیقی بخشایشی، نشر نوید اسلام.
۱۰. رفیعی قزوینی، ابوالحسن، ۱۳۶۸، *رساله رجعت و معراج*، قم، نشر طه.
۱۱. _____، ۱۳۶۷، *مجموعه رسائل و مقالات فلسفی*، تهران، الزهراء.
۱۲. سهروردی، شهاب الدین، ۱۳۵۵، *مجموعه مصنفات*، تهران، انجمن شاهنشاهی ایران.
۱۳. شهرزوری، شمس الدین، ۱۳۸۳، *رسائل الشجرة الالهية*، تهران، مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.
۱۴. صدرالمآلهین، ۱۳۶۶، *تفسیر القرآن الکریم*، قم، انتشارات بیدار.
۱۵. _____، محمد، ۱۳۶۸، *اسفار*، قم، مصطفوی.
۱۶. طالقانی، ملانعیما، ۱۳۸۱، *منهج الرشاد الی معرفة المعاد*، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
۱۷. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان*، قم، انتشارات اسلامی.
۱۸. _____، ۱۳۸۱، *انسان از آغاز تا انجام*، تهران، انتشارات الزهراء.

- ۸۰ □ فصلنامه علمی - پژوهشی اندیشه نوین دینی، تابستان ۸۹، ش ۲۱
۱۹. عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ق، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل‌البیت، الاحیاء التراث.
۲۰. قطب‌الدین شیرازی، بی‌تا، *شرح حکمة الاشراق*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۱. کلینی، ثقة‌الاسلام محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، *الکافی*، تهران، دارالکتب العلمیه.
۲۲. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفا.
۲۳. هیک، جان، ۱۳۶۲، *فلسفه دین*، ترجمه بهرام راد، تهران، الهدی.

